

امر بمعروف و نهی از منکر در سیره شهداء



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء

محمد مصطفی و آل طاهرینش

« **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ**
تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ » [سوره آل عمران، آیه 110] ..،

شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده اند؛ (چه اینکه)

امر به معروف و نی از منکر میکنید و به خدا ایمان دارید...

یکی از هدایای بزرگ خداوند مهربان به ما مسلمان ها، این است که به ما

ماموریت داده تا همدیگر را سفارش به خوبیها و نهی از بدیها کنیم.

و این دو فریضه گرانقدر را پیامبران انجام دادند. مثلا حضرت ابراهیم

مردم را از پرستش بتها نهی کردند اما او را در آتش انداختند.

امامان هم به این دو فریضه عمل کردند لذا خطاب به سیدالشهداء می

گوییم:

اشهد انك قد اقامت الصلوه و اتيت الزكوه و امرت بالكعروف و نهيت عن المنكر.

شهادت می دهم که شما نماز و زکات را برپا داشتی و امر بمعروف و نهی از منکر نمودی.

علمای ربانی هم به این دو فریضه عمل کردند مانند حضرت امام که برای پریایی این دو فریضه قیام کردند ...

. شهدای بزرگوار هم به این واجب بزرگ عمل می نمودند.

که در این کتاب به نمونه هایی از عمل شهدا به این دو فریضه الهی اشاره شده است.

پاییز 1404. کرمانشاه

:برش اول

شب میلاد امام حسین (ع) بود. از هیئت برمی گشتیم. در مسیر برگشت کاروان عروسی را دیدیم که وضعیت پوشش نامناسبی داشتند. محمدرضا گفت: از کنار ماشین ها رد می شویم و فقط تذکر لسانی می دهیم. کنار هر ماشینی سرعت را کم می کردیم و تذکر می دادیم از کاروان که گذشتیم به خاطر سرعت بالا تصادف کردیم. سرو صورت مان خونی شده بود. مردم کنار ما جمع شده بودند. آخرین ماشینی که کنار ما توقف کرد، یکی از همان ماشین هایی بود که به آنها تذکر داده بودیم. وقتی ما را شناختند بوق زنان ابراز شادی کرده و رفتند. با محمدرضا متحیرانه به همدیگر نگاه کردیم و از نتیجه امر به معروف مان خنده مان گرفت

:برش دوم

محمد رضا همراه دوستانش راهی نانوایی بود. جلو نانوایی که می رسند می بینند چند نفر از اراذل و اوباش به نانوایی محله حمله کرده اند و

دارند شاطر را کتک می زنند تا دخلش را خالی کنند. محمدرضا با آنکه در آن زمان ۱۴ سال بیشتر نداشت، سریع خودش را وارد معرکه کرده و به دفاع از نانوا می پردازد.

یکی از اراذل با شیشه شکسته نوشابه، زخمی به گردن او زد که وقتی بردیمش بیمارستان ۱۸ بخیه خورد.

راوی: دوست شهید

کتاب ابو صال؛ خاطرات شهید محمد رضا دهقان امیری، نوشته محدثه علی جان زاده روشن، نشر شهید کاظمی، چاپ چهارم-بهار ۹۶؛ صفحه ۳۱ و ۷۶

مقابله با شیعه انگلیسی در سیره شهید محمد هادی ذوالفقاری

هادی روی ولایت فقیه و رهبری آیت الله خامنه ای تعصب خاصی داشت.

هر بار که می آمد ایران مقداری پوستر رهبری تهیه می کرد و با خودش

به نجف می برد. در حجره اش هم در نجف تصویر آیت الله خامنه ای با
عکسی از شهید ابراهیم هادی خودنمایی می گرد

می گفت: شما مثل ماهی در آب هستید که قدر آب را نمی دانید. مشکل
عراق نبود ولی فقیه مستقر است. الان آمریکایی ها بر گرده ملت عراق
سوارند و کاری دلشان بخواهد می کنند

می گفت:

نجف که بودم، سخت خودم را سرگرم درس و بحث کرده بودم و از
حاشیه ها دوری می کردم. چند وقتی بود که یک نفر روحانی نما آمده
بود در جمع طلبه و گویا تنهاترین وظیفه اش ایجاد تفرقه بین شیعیان
بود. در هر بحثی مطلب به آیت الله خامنه ای می کشاند و همه کاسه و
کوزه ها را سر ایشان می شکست. فکر می کرد آمریکا و انگلیس کاری
به ایران ندارند. این ایران یها هستند که با مرگ بر آمریکای خود
مشکل درست می کنند. خیلی جلوی خودم را گرفتم که چیزی بهش

نگویم. هر چه سند از خیانت انگلیسی ها و آمریکایی در عراق ارائه کردم او مرغش یک پا داشت.

فردا هم دوباره آفتابی شد و دوباره بحث را کشاند به ولایت فقیه و شروع کرد به توهین به مقام معظم رهبری. من تذکر لسانی داده بودم، اما افاقه نکرده بود. برای برخورد عملی استخاره کردم. خیلی خوب آمد هر چه با زبان خوش تذکر دادم فتیله توهین ها را کشید بالا. بسم الله را گفتم و تا می خورد زدمش. همان شد که دیگر در آن جمع طلبه ها آفتابی نشد. طلبه های دیگر این روی من را تا آن موقع ندیده بودند، خیلی تعجب کردند. برای آنها توضیح دادم که عالم نمایی چندین شبکه ماهواره ای در انگلیس راه اندازی کرده و تنهاترین کاری که می کند ایجاد وهن در بین شیعه و اختلاف در بین فرق اسلامی است. روشن شان کردم که برخی عالم نماها ابزار ایجاد تفرقه بین مسلمانان هستند و این هم از آن قماش بود.

کتاب پسرک فلافل فروش؛ خاطرات شهید محمد هادی ذوالفقاری.
نویسنده و ناشر: گروه فرهنگی و انتشارات شهید ابراهیم هادی. نوبت
چاپ: یازدهم-۱۳۹۶؛ صفحه ۷۲-۷۳

کتاب خانه ای با عطر ریحان؛ زندگی نامه داستانی شهید محمد هادی
ذوالفقاری. نویسنده: الناز نجفی. ناشر: خط مقدم. نوبت چاپ: اول-
۱۳۹۷، صفحات ۱۵۵-۱۶۰

نهی از منکر در سیره شهید محمود اخلاقی

برش یک: محمود در نهی از منکر صریح بود. ماه رمضان بود و روزه نگرفته بودم. سفره را که پهن کردم غذا بخورم، دیدم محمود نگاه معنا داری بهم می کند.

گفتم: با این نگاه که نمی شود غذا خورد. سفره را جمع کردم که بروم، گفت: از من حیا می کنی؛ اما از خدا حیا نمی کنی؟! اگر من اینجا نبودم! در محضر خدا غذا می خوردی؟

برش دو: رفته بود در خانه یکی از مسئولین سر شناس کرمان و گفته بود: ببخشید! یک سؤال دارم: شما پول خرید این خانه گران قیمت در این محله اشرافی را از کجا آوردید؟ مگر من و شما با هم انقلاب نکردیم؟! من و شما کجا و این محله کجا؟

راوی: برادر شهید و اکبر رشیدی

کتاب نذر قبول؛ کتاب خاطرات شهید محمود اخلاقی، نویسنده: اشرف

سیف الدینی، ناشر: اداره کل حفظ و نشر ارزش های دفاع مقدس

کرمان، نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۸؛ صفحه ۱۵ خاطره شماره ۸،

امر به معروف و نهی از منکر در سیره شهید مرتضی مطهری
مرتضی تازه هجده سالش شده بود. البته معمم هم بود. رفته بود فریمان
دیداری تازه کند.

در همان ایام در کلات حاجی رستم استوار یک پاسگاه مسئله ناموسی
ایجاد کرده بود. عده ای داشتند می رفتند تا تذکرش دهند. مرتضی هم
با آنها همراه شد.

... استوار با شنیدن حرف بزرگ تر جمع گفت: چه غلطا

هنوز حرفش تمام نشده بود که مرتضی با یک سیلی ابدار دهان استوار را بست.

کتاب مرتضی مطهری؛ نگاهی به زندگی و مبارزات استاد شهید مطهری،

نوسنده: میثم محسنی، ناشر: میراث اهل قلم، نوبت چاپ: هفتم؛ بهار

۱۳۹۱؛ صفحه ۲۱

امربمعروف و نهی از منکر در سیره شهید سید جمال الدین اسدآبادی

AM] محمد تقی صرفی پور, [6/20/2024 10:56

سید جمال اسد آبادی در مصر جمعیتی به نام "انجمن وطنی" تشکیل داده و مردم مصر را برای عضویت در آن دعوت کردند. تنها چهل نفر قبول کردند و عضو انجن شدند. اعضا باید به هفده ماده انجمن عمل می کردند شامل:

هر یک از اعضای انجمن در هر شبانه روز حداقل یک حزب از قرآن مجید را با دقت و تفکر بخوانند.

نمازهای واجب خود را با جماعت بخوانند.

امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنند.

مردم غیر مسلمان را دعوت به اسلام نمایند.

با مبلغان نصارا به بهترین وجه مباحثه و مناظره نمایند.

نسبت به فقیران و محرومان در حدود امکان احسان کنند.

هر کس انجام هر عمل مشروعی را از آن ها خواستار شد انجام دهند، و یا اگر آن ها خود اطلاع از احتیاج کسی برای انجام عمل پیدا کنند، بدون درخواست آن کس اقدام به آن عمل نمایند.

صله رحم و سرکشی به خویشاوندان و نزدیکان خود را از یاد نبرند، و انجام دهند.

از مریض ها عیادت کنند.

اگر مسلمانی در بازار و یا مسجد دیده نشد، از حال او جویا شوند، و علت غیبت او را جستجو نمایند تا اگر غیبت او برای پیش آمد بوده، در رفع آن مشکل بکوشند.

کسانی که از مسافرت مشروع برگشتند، به زیارت و دیدار آن ها بروند.
حقوق واجب مالی خود را به مستحقان پردازند.

از رهنمایی افراد نا آشنا به قوانین دین، و یا شئون سعادت بخش دیگر کوتاهی نمایند.

صفات رذیله به ویژه کبر و خودخواهی و خود پسندی و رهبری طلبی را از خویشان دور نمایند.

از لغزش ها و خطاهای برادران مسلمان خود بگذرند.

با مردم، تندخو و غضبناک نباشند.

از انجام عمل و گفتن سخنی که نفعی مادی یا معنوی برای آنان و یا دیگر مسلمانان ندارد خودداری کنند.

در ضمن هر یک از اعضای انجمن یک دفتر کوچک هم با خود داشته، و به هر یک از مواد هفده گانه بالا که عمل نمودند، بلافاصله در آن دفتر یادداشت کرده تا در دفتر کل انجمن ثبت نمایند و در ضمن چون اجرای بعضی از این موارد، احتیاج به داشتن بودجه مالی داشت، لذا آن چهل نفر در مرحله اول تصمیم گرفتند که تجملات زندگی خود را عموماً به فروش بگذارند و با حداقل ضروریات زمندگی بسر برند و همچنین در شبانه روز به ساده ترین خوراک ها قناعت کرده و بقیه درآمد مالی خود را به انضمام پول هایی که از راه فروش تجملات زندگی از فرش و لباس و ظروف و غیره بدست آمده، در صندوق انجمن بریزند تا برای انجام آن قسمت از برنامه که احتیاج به پول دارد، معطل نمانند.

بیلان و عملکرد یک ماهه انجمن وطنی مصر

اعضای انجمن وطنی مصر تحت رهبری سید جمال الدین اسدآبادی، با
مراقبت شدید فقط برای مدت یک ماه به این مواد هفده گانه عمل
کردند، و اینک نتیجه کار و بیان عملکرد آنان در مدت یک ماه
از هزار و پانصد بیمار عیادت نمودند

از دو هزار و هفتصد نفر از مسافران دیدن کردند
از حال پانصد نفر از مسلمانان - که از مجامع عمومی غیبت کرده بودند
- جویا شدند

دوازده هزار مورد از موارد نیازمندان را بر آورده کردند
هشتصد نفر معتاد به مشروبات الکلی را توبه دادند
هزار و سیصد نفر از مسلمانانی را که نماز نمی گذاردند، وادار به خواندن
نماز کردند

چهار صد نفر از زنان فواحش و منحرف را وادار به توبه نمودند
هشتاد نفر از مستخدمان ادارات انگلیسی را وادار به استعفا از خدمت به
آن حيله گر نمودند

پانصد نفر از رجال و ثروتمندان مصر را واداشتند تا از خریدن کالا و اشیاء لوکس و تجملات زندگی، که از ممالک بیگانه و به ویژه از انگلستان وارد می شود، خود داری کنند.

به هفتاد و پنج نفر ورشکسته سرمایه دادند

دویست و شش نفر از فقرای حقیقی را برای مدت یک سال هزینه زندگی دادند و آنان را تأمین کردند

سی و پنج نصرانی و پانزده یهودی و هفتاد نفر بت پرست را مسلمان کردند.

چهل و چهار مجلس بحث با مبلغان نصرا – که در تحت حمایت دولت انگلیس در مصر مشغول به فعالیت بودند – برقرار نمودند، و صد و بیست اشکال و ایراد به آنها وارد ساختند، که از دادن جواب آن عاجز ماندند.

این بود بیان فشرده عملیات یک ماهه یک انجمنی که اعضای آن فقط چهل نفر بودند

AM] محمد تقی صرفی پور، [6/20/2024 10:58

پس از فعالیت یک ماهه انجمن وطنی مصر، ((لرد کرومر)) مستشار مالی انگلیس در مصر دید که؛ یک دفعه 45٪ از نفوذ دولت انگلیس در مصر کاسته شد و تجارت انگلستان سی و پنج در صد تنزل نمود! هشتاد نفر از مستخدمان کار کرده و با تجربه مسلمان که در ادارات انگلیسی مشغول کار بودند از شغل خود استعفا نمودند و دیگر هم کسی حاضر نیست در ادارات انگلیسی مشغول کار گردد!

لرد کرومر مستشار مالی انگلیس با کمال تعجب دید که نمایندگان کمپانی های انگلیسی و به ویژه نمایندگان اشیاء و کالاهای تجملی و لوکس از عدم مراجعه مشتریان فریادشان بلند است و می گویند: ما دست روی دست گذاشته و به اندازه مخارج مغازه و حقوق کارکنان آن هم فروش نمی کنیم، و از طرفی آن عده از مأموران دولت مصر که مأمور وصول مالیات مشروبات الکلی و زنان فاحشه و سینماها و تأثرها بودند، از شغل خود استعفا دادند!

لرد کرومن دید فعالیت های سی و پنج ساله مبلغان نصارا در مصر، نسبت به عملیات یک ماهه انجمن وطنی مصر نسبت یک به شانزده است! خلاصه لرد کرومر با دیدن این عکس العمل سخت و شدید یک ماهه انجمن وطنی مصر، آن چنان دچار وحشت گردید که بلافاصله گزارشات تکاندهنده و وحشتناکی به لندن مخابره کرد.

گزارشات مستشار مالی انگلیس

لرد کرومر در یکی از گزارشات خود به لندن چنین می نویسد:

بدین وسیله به زمامداران انگلستان اعلام خطر می کنم که اگر یک سال دیگر انجمن وطنی مصر تحت رهبری سید جمال الدین اسد آبادی ادامه پیدا کند، نه تنها سیاست و تجارت دولت انگلیس در آسیا و آفریقا نابود خواهد شد، بلکه ترس آن است که نفوذ کشورهای اروپایی به یک باره!

در سراسر جهان به خطر افتد

او در گزارش دوم خود می نویسد: انجمن وطنی مصر بدترین صاعقه ای است که برای پیشرفت ما تصور شود، و باید با کمال سرعت و عجله از برای تفرق آنان دستور صادر شود

و باز نامبرده در گزارش سوم خود می نویسد

انجمن وطنی مصر بهترین شاهد است بر استیلای محیر العقول مسلمانان در سیزده قرن قبل که در مدت کوتاهی بر ثلث کشورهای جهان تسلط یافتند.

یکی از مبلغان مسیحی در گزارشی که به کلیسای سن پُل که بزرگترین کلیسای آن عصر بود می دهد، چنین می نویسد: هیچ امری عجیب تر از این واقعه نیست که هفتصد میلیون مسیحی و اولاد انجیل در مقابل چهل نفر مسلمان که در واقع روح یک سید روحانی در کالبد آن ها بیش نیست، این گونه مقهور گردند!....دولت انگلیس احساس خطر کرد و بیدرنگ دستور متفرق کردن انجمن وطنی مصر و مجازات شدید اعضای آن از لندن برای دولت مصر صادر گردید و در نتیجه پس از اعلام حکومت نظامی در مصر، مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی را از آن جا تبعید کردند و شیخ محمدعبده را به سه سال زندان محکوم نمودند و در باره بقیه اعضای انجمن هم رفتار و حشیانه ای معمول داشتند که موجب ننگ تاریخ انسانیت می باشد، و خلاصه این ستاره ای که فقط برای مدت

یک ماه از افق مسلمانان طلوع کرده بود، دوباره افول نمود، و دولت
خونخوار انگلستان با آسایش خاطر و بدون هیچ گونه مزاحمت به
چپاولگری و مکیدن خون مسلمانان بار دیگر مشغول گردید

امر بمعروف و نهی از منکر شهید ایه الله غفاری

اعتراض ایه الله غفاری به روزه خواری ریس ساواک

زمانی که آیت الله شهید شیخ حسین غفاری را در سال چهل و سه و در ماه مبارک رمضان دستگیر کردند در یکی از جلسات، وقتی سرهنگ مولوی معروف، قاتل مردم تهران سیگار می کشد، آیت الله غفاری به او می گوید: آقا چرا سیگار می کشی؟ مگر نمی دانی ماه رمضان است؟ مگر شاه دستور داده بی دین باشید؟ یک سرگردی که آنجا بود می گوید: ایشان مریض هستند که روزه می خورند، مولوی گفته بود: نخیر من اصلاً مریض نیستم و عمداً روزه را می خورم. آیت الله غفاری با حالت تندى به او گفت: حیف که الان به من دستبند زده اید اگر دست هایم باز بود چنان با تو برخورد می کردم تا بفهمی توهین به مقدسات دینی تاوانش چیست؟

(شهید ناصر (عباس) ابدام (اولین شهید امر به معروف و نهی از منکر

نام شناسنامه‌ایش ناصر بود اما خانواده‌اش به نیت اینکه غلام حضرت عباس(ع) باشد، عباس صدایش می‌کردند؛ شهیدی که در ۳۰ شهریور ۱۳۵۴ در خرم‌آباد پا به این جهان گذاشت تا در ۳۰ شهریور ۱۳۶۹ با اینکه سن و سالی نداشت در تهران به درجه رفیع شهادت برسد و اولین شهید امر به معروف و نهی از منکر باشد؛ نوجوانی که با حدود ۱۵ سال سن زودتر از مابقی آدم‌های زمانه‌اش به پرواز درآمد، اوج گرفت و به خدا رسید.

عباس قصه ما در بهترین روزهای زندگی‌اش بود، در روزهایی که معمولاً ما آدم‌ها توی آن مشغول بازی‌بازی‌ها و سرگرمی‌های خودمانیم و اصولاً کاری به اطرافمان نداریم، که یک روز که در راه نماز جمعه بود، هرچه با خودش کلنجار رفت که مثل بقیه باشد غیرتش اجازه نداد و مثل بسیاری

از ما آدم‌ها از کنار هتک حرمت ناموس مردم عبور نکرد و در پارک لاله تهران، زمانی که تعدادی اوباش مزاحم یک خانم شده بودند به آن ارازل تذکر داد. اما در این جریان یکی از اوباش بجای اینکه سر به راه شود و دست از کار زشت خود بشوید، از جورابش قداره کشید و بلافاصله آن را در قلب بزرگ عباس کوچک، فرو کرد و بیرون کشید و دوباره به این شکل قداره را هفت بار در بدن کوچک عباس فرو برده و بیرون کشید و هر بار گوشه‌ای از اعضای بدن عباس را پاره کرد و به این ترتیب عباس با بدن پاره‌پاره و لبان تشنه هم‌چون مرادش علمدار دشت کربلا به شهادت رسید.

شهید علی خلیلی

علی خلیلی طلبه‌ی پایه چهار حوزه امام خمینی بود؛ از آن هیئتی‌ها که در مراسمات مذهبی به کسی اجازه نمی‌داد که دست به سیاه و سفید بزند و همه‌جوره نوکری می‌کرد؛ پسری حدود ۲۰ ساله و مربی تربیتی بچه‌های هیئت و محله.

ماجرا از این قرار است که یک شب که مراسم هیئت تمام شد، در ۲۵ تیر ماه سال ۱۳۹۰، در اطراف نارمک تهران، آخر شب، برای اینکه بچه‌های محله خاک سفید تنها به خانه‌یشان نروند، علی موتور یکی از دوستانش را قرض گرفت تا آن‌ها را به منزلشان برساند؛ سپس توی مسیر که دیدند چهار پنج تا پسر مزاحم دوتا دختر جوان شده و می‌خواهند به زور سوار ماشینشان کنند، علی پیاده شد و رفت که با پسرها صحبت کند تا دست از سر آن دو دختر بردارند، اما آن چهار پنج پسر ریختند روی سر علی؛ در این جریان دخترهای جوان از این فرصت

استفاده کرده و فرار کردند، اما یکی از آن پسرها چاقو کشید و شاه‌رگ
علی را نشانه رفت، علی هم بی‌جان افتاد توی خیابان تا خونش جوی شود
و راه بیفتد.

روایت «فارس» از جزئیت نحوه «شهادت سه شهید امر به معروف»
استان تهران + عکس‌ها

تا اینکه علی را نیم‌ساعت بعد، دوتا جوان مسافر که شمالی‌اند، به
اورژانس رساندند، اورژانسی در حوالی همان منطقه تهران پارس؛ اما
عوامل بیمارستان نظرشان این بود که علی باید هرچه سریع‌تر عمل شود
اما پذیرشش نکردند و گفتند باید او را به یک بیمارستان مجهز برسانند؛
اما علی را به هر بیمارستانی بردند او را بخاطر وضعیت وخیمش پذیرش
نکردند و یکی پس از دیگری گفتند اگر هر چه سریع‌تر عمل نشود جان
می‌دهد، تا در نهایت ساعت ۵ صبح علی خلیلی را عمل کردند و علی چند
روزی بخاطر اینکه خونش تماما تخلیه شده و دچار سکتة مغزی شده
بود رفت توی کما و بعد از چند روز به هوش آمد.

بعد از چند روز علی ترخیص شد؛ هرچند پس از مرخص شدن از بیمارستان در منزل بستری شد اما هر از گاهی به دلیل مشکلات ناشی از حادثه رخ داده به بیمارستان منتقل شده و بستری می‌شد و بخاطر شدت ضربه، درد ول‌کنش نبود و روز به روز ضعیف‌تر شده و وضعش وخیم‌تر می‌شد و نهایتاً علی قصه ما دو سال پس از آن ماجرا در فروردین ماه ۹۳ هم‌نشین شهدا شد.

بعدها دادستان وقت تهران، شهادت علی خلیلی را ناشی از اثرات ضربات همان چاقو بر شاهرگش اعلام کرد؛ شهیدی که در همان سال ۹۲-۹۳ رضایت داده بود که ضارب را آزاد کنند و بعدترش هم که شهید شد و پرونده‌اش باز به این خاطر از سرگیری شد و دادگاه برای ضارب حکم اعدام صادر کرد نهایتاً، پدر و مادر شهید علی خلیلی برای ضارب رضایت دادند و او اعدام نشد.

شهید محمد محمدی

محمد آقا از بسیجیان پایگاه مقاومت بسیج انصارالامام تهران بود، جوان ۳۹ ساله‌ای که به گفته‌ی هم محله‌ای‌هایش جوان ورزیده و تروفرزی بوده؛ ماجرای شهادت محمد محمدی ما از آنجا شروع شد که به گفته شاهدان حادثه، اراذل و اوباش در حین پارک ماشین و خرید نان به ماشین خانمی که در صف نانوائی ایستاده، برخورد کردند و خانمی که به ماشین او برخورد کرده‌اند به آن جوان‌ها اعتراض کرد و نانوا نیز از او حمایت کرد؛ اما آن اراذل و اوباش به جای عذرخواهی با صدای بلند و به کار بردن الفاظ بسیار رکیک و فحش‌های ناموسی آن خانم و نانوا را مورد خطاب قرار دادند و با گردن‌کشی و داد و بی‌داد در محله فضای رعب و وحشت ایجاد کرد.

روایت «فارس» از جزئیت نحوه «شهادت سه شهید امر به معروف»

استان تهران + عکس ها

در همین حین بود که محمد وارد صحنه شد و با نهایت آرامش از اراذل و اوباش درخواست کرد که در انظار عمومی، عفت کلام را رعایت کرده و به آن درگیری خاتمه دهند؛ اما اراذل و اوباش که در ابتدا ۲ یا ۳ نفر بودند به فحاشی ادامه دادند و با این بسیجی نیز درگیر شده و سایر دوستان خود را که تعدادشان قریب به ۱۰ نفر می‌رسید را نیز مطلع کردند.

در جریان این درگیری، یکی از این اراذل که از قبل چاقو به همراه داشت بارها با چاقو به محمد حمله کرد اما هر بار محمد با دستان خالی و تنها از خود دفاع کرد؛ در نهایت ضارب که تنها نبود و چند نفر با او بودند با چاقو به سر و پهلوی محمد ضربه وارد کرد و سر و ریش محمد غرق در خون شد و در نهایت به دلیل عمق زیاد این ضربات و پاره شدن

ریه و قلب محمد، تلاش‌های پزشکان برای مداوا و احیای این جوان غیور
بی‌نتیجه ماند و بسیجی محمد محمدی در مهرماه سال ۹۹ از دو نوجوان
و همسر جوان خود دل‌کند و هم سفره سالار شهیدان شد.

شهید ایه الله ال هاشم

!شیوه خاص امر به معروف و نهی از منکر

:سعید ارضی □ □

حاج آقا به حفظ آبروی همکاران خیلی حساس بود. انواع و اقسام [?] گزارش ها را به او می رساندند که فلان کس کار خطایی کرده. ولی او پیامبر گونه رفتار می کرد. مثلاً یکی از پرسنل خطا می کرد سعی می کرد به نحوی ماجرا ختم به خیر شود. به گونه ای امر به معروف و نهی از منکر می کرد که طرف خودش شرمنده می شد

یادم است یک بار به او گزارش کرده بودند یکی از پرسنل در ماه [?] رمضان روزه خواری می کند. حاج آقا همش می گفت شاید مریض است و کسالت دارد.

گزارش‌ها ادامه داشت تا اینکه یک روز در حالی که عده‌ای از □ □ پرسنل در دفترشان نشسته بودند، گفت به این فرد بگویید بیاید دفتر. وقتی وارد شد، حاج آقا رو به بقیه کرد و گفت: «آقایان شما این فرد را می‌گویید؟ این آقا را من خیلی وقت است می‌شناسم او اصلاً روزه‌خواری نمی‌کند».

بعد گفت: «آقا اشتباه شده بفرمایید بروید من هم فکر نمی‌کردم شما [?] را می‌گفتند که روزه‌خواری می‌کند». این فرد در اثر رفتار محترمانه حاج آقا از فردا در صف اول نماز جماعت حاضر می‌شد.

شهید سید محمد علی _آل_ هاشم #

امر بمعروف: شهید محمود اخلاقی رفته بود در خانه یکی از مسئولین سر
شناس کرمان و گفته بود: ببخشید! یک سؤال دارم: شما پول خرید این
خانه گران قیمت در این محله اشرافی را از کجا آوردید؟ مگر من و شما
با هم انقلاب نکردیم؟ من و شما کجا و این محله کجا؟

نهی از منکر::شهید محمد رضا دهقان امیری راهی نانوائی بود. جلو نانوائی که می رسند می بینند چند نفر از اراذل و اوباش به نانوائی محله حمله کرده اند و دارند شاطر را کتک می زنند تا دخلش را خالی کنند. محمدرضا با آنکه در آن زمان ۱۴ سال بیشتر نداشت، سریع خودش را وارد معرکه کرده و به دفاع از نانوا می پردازد.

یکی از اراذل با شیشه شکسته نوشابه، زخمی به گردن او زد که وقتی بردیمش بیمارستان ۱۸ بخیه خورد

شجاعت نواب صفوی

یکی از آن مردان الهی که اخلاص و شجاعت، شاخصه بارز او بود،
روحانی عظیم الشأن، مبارز و مجاهد نستوه، حجة الاسلام و المسلمین
شهید بزرگوار، سید مجتبی نواب صفوی بود. در خاطرات این مبارز راه
اسلام آمده است

قرار شد که نواب صفوی با شاه ملاقاتی داشته باشد. در همان روزی که «
قرار بود این ملاقات انجام شود، در یکی از روزنامه‌ها مطلبی چاپ شده
بود که یک نفر ادعا کرده بود: «من مسلمانم، ولی در اسلام چیزی به نام
حجاب نیست».

قبل از این که نواب پیش شاه برود، عده‌ای از درباریان می‌خواستند آداب
و رسوم و تشریفات حضور در محضر شاه را به او یاد بدهند. محمود جم
نقل می‌کند، به او گفتم اول که داخل رفتی، این گونه سلام کن، با شاه
آروم حرف بزن. موقع صحبت کردن دست‌ها تو حرکت نده و آروم
باش» نواب در جواب صحبت‌های ما، فقط خیلی استوار و قاطع می‌گفت:

«خودم بلام چطوری رفتار کنم.» در آخر هم وقتی زیاد به او یاد دادیم،

«اخم کرد و گفت: «خب

وقتی رفت داخل، دیدیم صدای کوبیدن روی میز می آید! ایشان محکم به

روی میز می کوبید و می گفت: «مگه مسلمون نیستین؟ چرا اجازه می دین

این گونه مطالب چاپ بشه؟» نواب اعتراضات زیادی به شاه و نحوه اداره

مملکت کرد

وقتی بیرون آمد و رفت، دیدیم شاه مضطرب است. او گفت: «این سید

مثل یه افسری که با سرباز زیردستش صحبت می کنه، با من برخورد

کرد! اصلاً انگار نه انگار که شاهی وجود داره» شاه حسابی کلافه شده بود

شهید آیه الله سعیدی

ایشان در پایگاه مسجد موسی بن جعفر (ع) تهران، جوانان و نوجوانان را - قبل از انقلاب - برای امر بمعروف و نهی از منکر بسیج می کرد. برنامه او در این امر الهی، به اینصورت بود که هر نوجوان و جوان در طول روز و یا طول هفته، مواردی را که به امر بمعروف و نهی از منکر می پرداخت، بر صفحه کاغذ می نوشت و نزد سعیدی می برد تا ضمن رهنمودهای لازم، بیلان کار خود را تقدیم او نماید.

بر روی کاغذهایی که نوجوانان بر آن تلاش خود را در اجراء فرامین الهی، نقشی بسته بود، گاهی این جملات به چشم می خورد: «به راننده گفتم موسیقی را خاموش کن» «به فلان پسری که فلان حرف زشت را بر زبان ... می آورد، گفتم نگو» «فلان عکس زشت و زننده را پاره کردم.» و

سعیدی نیز در بسیاری از موارد، ضمن تقدیر از این نوجوانان {جوانان، به آنان جایزه می داد.} داستانهای از زندگی علماء

امر به معروف در سیره شهید شیخ عبد الله میثمی

شیخ عبد الله می گفت امر به معروف و نهی از منکر بدون خرج نمی شود. خشک و خالی نمی شود مردم را ارشاد کرد. روزی حوالی بازار قیصریه اصفهان، در حال رفتن به درس بودم. دیدم کسی در حال زدن ساز دهنی ریو ریو است و مردم را دور خود جمع کرده است.

رفتم جلو و گفتم: ساز دهنی را چند خریده ای؟

گفت: یک تومان.

گفتم: آن را به پنج تومان می خرمش. او هم با خوشحالی فروخت.

همانجا ساز را شکستم و انداختم دور.

آن بنده خدا اعتراض کرد.

گفتم: تو در حال انجام کار حرام بودی. دلم نیامد برای جلوگیری از یک کار حرام ضرر کنی. فقط این طوری می توانستم بفهمانمت که داری اشتباه می کنی..... —

عبد الله باز هم انگشترش را بخشیده بود. گفتم: این بار به چه کسی بخشیدی اش؟

گفت: جوانی انگشتر طلا دستش بود و از حرام بودنش اطلاعی نداشت. انگشترش را از دستش در آوردم و انگشتر خودم را به دستش کردم .

نهی از منکر عملی شهید سید حسین علم الهدی

قبل انقلاب ،سیرک مصری ها در اهواز مستقر شده بود. جوان ها دسته به دسته به تماشایش می رفتند. نمایش هایی که زنانی با لباس نامناسب روی صحنه می آمدند و می رقصیدند

حسین آرام و قرار نداشت. چند بار رفت و آمد و محل را شناسایی کرد. تصمیم گرفته بود سیرک را به آتش بکشد؛ اما اصرار داشت که باید این کار موقع ظهر انجام بگیرد تا کسی داخل آن نباشد و صدمه ببیند.وقتی انجارا آتش زدند

ساواک نیروهایش را بسیج کرده بود تا عامل آتش سوزی را پیدا کنند.اما هرچه بیشتر تحقیق می کردند، کمتر به نتیجه می رسیدند. هیچ رد پایی از عاملان آتش سوزی در دست نبود؛ تا اینکه یکی از همراهان سید حسین دستگیر شد و او را لو داد

وقتی ساواک با نیروهای امنیتی مسلح به مدرسه برای دستگیری سید حسین رفتند، باورشان نمی شد،همین نوجوان کوچک اندام مدرسه

سعدت جعفری و مکبر مسجد آیت الله علم الهدی همان “خرابکار”ی
باشد که ساواک را سرکار گذاشته باشد.

امر به معروف و نهی از منکر در سیره شهید جلال افشار

جلال شبی سوار اتوبوس بود، از اصفهان به سمت قم. اکثر مسافران خواب بودند و راننده نوار ترانه مبتذلی گذاشته بود.

آرام و مؤبانه به راننده گفت: اگر ممکن است آهنگ حرام را خاموش کنید و یا صدایش را کم کنید؟

راننده با تمسخر گفت: اگر ناراحتی پیاده شو

.تصمیم سختی بود. گفت: اگر صدای نوار را کم نمی کنی، پیاده می شوم

.راننده سریع ترمز کرد و در را باز کرد و گفت: بفرما

می گفت: با توکل به خدا پیاده شدم و معنویتی عجیب در خودم حس می کردم. اتوبوسی برایم نگه داشت. پس از سوار شدن، راننده با گرمی و صفا از من استقبال کرد. آن حادثه بشارتی از جانب خدا برایم بود

شهید علی محمود وند: مخالفت با مجلس گناه در سیره شهید علی محمود
وند

. علی چهار، پنج ساله بود. رفته بودیم تولد یکی از اقوام

زن و مرد قاطی بودند. خیلی عصبانی شد. اخم هایش را کرده بود توی
هم و یک گوشه نشسته بود. به خانه که برگشتیم، رفت توی اتاق و در را
”پشت سرش محکم کوبید. گفت ”من دیگر مهمانی نمی آیم

به همه نشان داده بود از این چیزها خوشش نمی آید. اسمش را گذاشته
بودند **امام فامیل**.

برخورد شهید علی سیفی با مجلس غیبت

اگر در مجلسی غیبت می شد، شهید سیفی اول تذکر می داد و در صورت
اعتنایی، خودش بدون اینکه بی احترامی به کسی کند، از جلسه خارج می
شد

غیرت دینی در سیره شهید علی چیت ساریان

مبصر کلاس مان ضیغم سیبیل مشهور بود. یک گنده لات بد دهان
مشروب خوار. با معلم تاریخ مان که یک ساواکی بود ارتباط داشت

معلم دینی مشغول درس دادن بود. ضیغم بدمستی اش کل کرد. با
کاردش کوبید روی میز جلوی کلاس و شروع کرد به فحاشی کردن به
(خدا و پیغمبر (ص

همه مات شان برده بود. علی که قدش تا کمر ضیغم هم نمی رسید،
خونش به جوش آمده بود

در یک چشم به هم زدن خودش را از روی میز و صندلی ها، مثل یک
گلوله به ضیغم رساند و با کله کوبید به صورتش

دماغ ضیغم و سرِ علی هر دو خونی بود

یکی از هم رزمان شهید دلاور عباس بابایی نقل می کند: «هیچ گاه کسی به این زیبایی مرا امر به معروف نکرده بود و اگر کسی به غیر از این روش به من گفته بود، اثری روی من نداشت. آن موقع، شهید بابایی، فرمانده پایگاه هوایی اصفهان بود. در دوران حکومت شاه، یک روز بعد از ظهر درحالی که مست و لایعقل به طرف خانه می رفتم، ناگهان بابایی و محافظش را مقابل خودم دیدم. پیش خودم گفتم کارم تمام است. وقتی به من رسید، نگاه مهربانانه و معناداری به من کرد، ولی حرفی نزد. فردای آن روز رفتم پیش او تا عذرخواهی کنم، اما شهید کلام مرا قطع کرد و گفت: برادر عزیز، چیزی نگو! راجع به کاری که کرده ای، حرفی نزن... اگر حقیقتاً از کرده خود پشیمان هستی، با خداوند عهد کن عملت را اصلاح کنی. خدا می داند از پیش او که آمدم، احساس می کردم از نو متولد شدم

سرهنك حسن كلانترى، رئيس دفتر شهيد سرافراز على صياد شيرازى
مى گويد: «يكى از ويژگى هاى اين شهيد، حساسيت او به امور بيت المال
بود. نه تنها خود ايشان رعايت مى كرد، بلكه ديگران را از استفاده
شخصى از بيت المال نهى مى كرد. البته آنچه باعث شده بود اطرافيان
شهيد و همكاران او نيز اين مسئله را جدى بگيرند، توجه و ظرافت او در
عمل كردن به موضوع بيت المال و امر به معروف و نهى از منكر عملى
ايشان در اين باره بود.

او از منطقه با بنده كه در دفتر بودم، تماس مى گرفت و مى گفت: مثلاً 3
دقيقه با مشهد با پدرم تلفنى صحبت كردم، ما موظف بوديم همه را
يادداشت كنيم و سر ماه از محل حقوق ايشان كسر كنيم و به حساب
بيت المال بريزيم. همان طورى كه خودش، هم با عمل و هم با سفارش،
«مقيد بود، ديگران را نيز از استفاده شخصى از بيت المال نهى مى كرد.

